KAYNAK: Külliyât-i Sa’dî, nşr. M. Ali Furûgî, İntişârât-i Kitâb-i Âbân, Çâp-i Heştom, 1388 ş., s. 226, 227

**بوستان ، باب چهارم در تواضع**

یکی قطره باران ز ابری چکید خجل شد چو پهنای دریا بدید

که جایی که دریاست من کیستم؟ گر او هست حقا که من نیستم

چو خود را بچشم حقارت بدید صدف در کنارش بجان پرورید

سپهرش بجایی رسانید کار که شد نامور لؤلؤ شاهوار

بلندی از آن یافت کو پست شد در نیستی کوفت تا هست شد

تواضع کند هوشمند گزین نهد شاخ پر میوه سر بر زمین

֎

بزرگان نکردند در خود نگاه خدا بینی از خویشتن بین مخواه

بزرگی بناموس و گفتار نیست بلندی بدعوی و پندار نیست

تواضع سر رفعت افرازدت تکبر بخاک اندر اندازدت

بگردن فتد سرکش تندخوی خدا بینی از خویشتن بین مجوی

گرت جاه باید مکن چون خسان بچشم حقارت نگه در کسان

گمان کی برد مردم هوشمند که در سر گرانیست قدر بلند

ازین نامورتر محلی مجوی که خواننده خلقت پسندیده خوی

نه گر چون تویی بر تو کبر آورد بزرگش نبینی بچشم خرد؟

تو نیز ار تکبر کنی همچنان نمایی که پیشت تکبر کنان

چو استاده ای بر مقامی بلند بر افتاده گر هوشمندی مخند

بسا ایستاده در آمد ز پای که افتادگانش گرفتند جای

گرفتم که خود هستی از عیب پاک تعنت مکن بر من عیبناک

یکی حلقۀ کعبه دارد بدست یکی در خراباتی افتاده مست

گر آن را بخواند، که نگذاردش؟ ور این را براند، که باز آردش؟

نه مستظهرست آن باعمال خویش نه این را در توبه بستست پیش